



# دانشگاه شهید بهشتی

دانشگاه شهید بهشتی  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

## پایان نامه

جهت اخذ مدرک کارشناسی ارشد  
رشته فلسفه

## عنوان:

«شکی در فلسفه دکارت»

استاد راهنما:

دکتر منوچهر صانعی دره بیدی

۱۴۳۵۸

استاد مشاور:

دکتر سید حسن احمدی

نگارش:

بهرام صادقیان

۱۳۷۸

## تقدیر و تشکر:

جا دارد که از زحمات استاد محترم جناب آقای دکتر منوچهر صانعی دره‌بیدی استاد راهنما و جناب آقای دکتر سید حسن احمدی، استاد مشاور و همچنین مدیریت محترم گروه فلسفه، و نیز سایر عزیزانی که بنده حقیر را در تهیه و تنظیم این رساله یاری نمودند، تشکر و قدردانی کنم و زحمات ایشان را ارج بگذارم.

بهرام صادقیان



## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	<b>فصل اول:</b>
۱.....	زندگی و آثار دکارت
	<b>فصل دوم:</b>
۵.....	معنای فلسفی شک
	<b>فصل سوم:</b>
۱۲.....	علل پیدایش شکاکیت در یونان
	<b>فصل چهارم:</b>
۳۶.....	شکاگان
۳۶.....	شکاگان قدیم
۴۲.....	شکاکیت در آکادمی متوسط
۵۲.....	شکاکیت در آکادمی جدید
۶۴.....	شک تجربی
	<b>فصل پنجم:</b>
۷۳.....	مونتنی

**فصل ششم:**

عصر دکارت ..... ۸۲

**فصل هفتم:**

شک دکارت ..... ۸۴

**فصل هشتم:**

نتایج شک دکارت ..... ۱۳۳

منابع ..... ۱۵۰

## فصل اول

### زندگی و آثار دکارت

رنه دکارت یکی از فیلسوفان، ریاضیدانان و فیزیکدانان مشهور عصر جدید بود که در سال ۱۵۹۶ در شهرک لاهه<sup>۱</sup> از ایالت تورین<sup>۲</sup> متولد شد. وی در سال ۱۶۰۴ وارد مدرسه لافلش<sup>۳</sup> شد و تا شانزده سالگی در آنجا به تحصیل اشتغال داشت. این مدرسه را فرقه‌ای از مسیحیان به نام ژزویته‌ها<sup>۴</sup> یا یسوعیان اداره می‌کردند. دکارت ابتدا در این مدرسه به خواندن ادبیات مشغول شد و سه سال آخر دوره هشت ساله این مدرسه را صرف تحصیل منطق، ریاضیات، فلسفه کرد و با مبانی این علوم آشنا شد. به این ترتیب دکارت در سن شانزده سالگی مدرسه را رها کرده و از آن به بعد تن به آموزش هیچ معلمی نداد و شخصاً به مطالعات خود ادامه داد و اصول فلسفه خویش را تدوین کرد. بعد از ترک تحصیل دکارت تصمیم گرفت اطلاعات علمی خویش را از دو منبع بگیرد. یکی کتاب جهان و دیگری دورن ذات خود. او در جستجوی علمی بود که برای زندگی سودمند باشد.

به این مناسبت او وارد ارتش هلند شد. در این دوره از سکونت خویش در هلند،

- 
- 1- Rene Descartes
  - 2- Lahaye
  - 3- Touraine
  - 4- Lafleche
  - 5- Jesuits

یک روز اعلانی روی دیوار دید که در آن، یک مسأله ریاضی را طرح کرده بودند و از اهل فضل خواسته بودند که آن مشکل را حل کنند. دکارت چون زبان هلندی نمی‌دانست از شخصی خواست که آن مطلب را برایش ترجمه کند. آن شخص که بیگمان<sup>۱</sup> نام داشت آن را برای او ترجمه کرد وقتی که استعداد و نبوغ دکارت را مشاهده کرد او را به فراگیری علم و دانش ترغیب نموده و دکارت نیز قبول کرد و تصمیم گرفت که تحقیقات علمی خویش را پی‌گیری کند.

دکارت در سال ۱۶۱۹ از هلند به دانمارک و آلمان رفت و به خدمت در ارتش ماکسیمیلیان در آمد، اما زمستان از راه رسید و در دهکده نوبرگ<sup>۲</sup> در حوالی رود دانوب، با فراغت تمام به تحقیق و پژوهش در ریاضیات پرداخت و مسائل و براهین تازه‌ای را کشف کرد که به نوشته خودش همه آنها مهم بود.

از سال ۱۶۱۹ به بعد چند سالی به سیاحت در اروپا پرداخت، اما زندگی در آنجا را نپسندید و دوباره به هلند بازگشت و تا سال ۱۶۴۹ در آن سرزمین، تنها در آرامش کامل تمام اوقات خویش را صرف پژوهش و تحقیقات فلسفی و علمی کرد. تحقیقات دکارت اکثراً تجربه و تفکرات شخصی بود. او به ندرت از کتاب و نوشته‌های دانشمندان دیگر استفاده می‌کرد.

---

1- Beekman

2- Neubeurg

دکارت در سپتامبر ۱۶۴۹ دعوت کریستینا<sup>۱</sup> ملکه سوئد را پذیرفت و برای تعلیم فلسفه خویش به دربار او در استکهلم رفت، اما هوای سرد آنجا از یک سو و ضرورت سحر خیزی برای تدریس ملکه سوئد از سوی دیگر، با مزاج دکارت سازگار نیفتاد، به بیماری ذات الریه مبتلا شد و بالاخره در ۱۱ فوریه سال ۱۶۵۰ در همان جا دیده از جهان فروبست و بعد از مدتی جسدش به فرانسه منتقل شد.

دکارت نظام فلسفی خویش را در چندین نوشته بسیار مهم گنجانده است. قبلاً اشاره کردیم که یکی از زمینه‌های اساسی مطالعات وی ریاضیات بود. او در این زمینه چنان پیشرفتی کرد که سرانجام بنیانگذار برخی از رشته‌های دانش ریاضی شد، و بویژه هندسه تحلیلی را بوجود آورد. در زمینه پژوهشهای فیزیکی نیز دستاوردهای مهمی داشت. او در زمینه‌های دیگر مانند پزشکی، روانشناسی و زیست‌شناسی دارای تحقیقات و پژوهشهای ارزنده‌ای است، اما از همه اینها بالاتر دکارت یک فیلسوف است.

در میان نوشته‌های مهم دکارت از اینها باید نام ببریم: قواعد هدایت ذهن، که احتمالاً در سال ۱۶۲۸ منتشر شد. این کتاب به لاتین نوشته شد. دیگری نوشته مهم بنیادی با عنوان گفتار درباره روش درست راه بردن عقل که در سال ۱۶۳۷ منتشر شد. در سال ۱۶۴۴ متن اصول فلسفه به زبان لاتین منتشر شد. رساله انفعالات نفس



که در سال ۱۶۴۹ انتشار یافت. از نوشته‌های دیگر دکارت می‌توان از گفتگوی ناتمامی با عنوان درباره‌ی جستجوی حقیقت و رساله‌ی یادداشت‌هایی علیه یک برنامه معین که ردیه‌ای است علیه یکی از مخالفان، پس از مرگ او منتشر شد.

دکارت موسس فلسفه جدید است. واژه جدید در تاریخ فلسفه غرب دال بر مضامینی چند از قبیل نفی الهیات، اصالت ماده، اصالت علم و اصالت انسان است. شکاکیت هم یکی از آن مضامین است.

اما باید توجه داشت که دکارت، صریحاً شک خود را از شک شکاکان جدا می‌داند برای اینکه شک او برای محقق ساختن حقیقت و یقین است، و حال آنکه از اصطلاح شکاکیت، نظریه‌ای مستفاد می‌شود که برحسب آن انسان به هیچ حقیقتی نمی‌تواند نایل بشود. می‌توان گفت شکاکیت بدین معنی، دیگر نظریه‌ای درباره‌ی شناسایی نیست. بلکه درباره‌ی ناشناسایی است. بنابراین در اینجا شایسته است که قبل از اینکه درباره‌ی شک دکارت بحث کنیم. ابتدا منظور از شکاکیت را بیان کنیم و بعد از آن، زمینه‌های تاریخی آن و چگونگی پدید آمدن شکاکان و آراء و نظرات آنها را مورد بررسی قرار دهیم.



## فصل دوم:

## معنای فلسفی شک

اصطلاح Scepticisme (= شکاکیت) در اصل و برطبق ریشهٔ لفظ به معنی مذهب تحقیق و پژوهش بوده است. به این معنی می‌توان شک روشی دکارت را کاملاً مطابق معنی واقع این اصطلاح شمرد. منظور از شکاک انسانی نیست که زیاد شک می‌کند همواره می‌گوید این کار را انجام دهم یا آن کار را، و شک آن باطل است. شک و تردید پیش از بدست آوردن یقین و تصدیق چیزی، برای انسان متفکر دست می‌دهد و تا زمانی که انسان در حالت شک و دودلی قرار دارد از صدور حکم امتناع می‌کند. به این ترتیب میان حکم دادن و یقین نوعی ملازمه برقرار است، ولی این ملازمه همیشگی و ضروری نیست.

در اینجا اصطلاحات «شک» و «یقین» از آن جهت که جزء حالات نفسانی، ماست مورد بحث و بررسی قرار نمی‌گیرد، بلکه مراد ما معنای فلسفی آنهاست. منظور از یقین، صرف قبول کردن و تصدیق هر امری نیست، بلکه تصدیق و اذعان به حقیقت و قبول آن است. اهل شک کسانی هستند که در امکان حصول شناخت و یقین شک و تردید کرده‌اند، و نظرشان این است که آنچه ما ادراک می‌کنیم با واقع و با حقیقت مطابقت ندارد. در برابر اینها فیلسوفاتی هستند، که انسان را در شناختن

حقایق اشیاء توانا می‌دانند که اینها در تاریخ فلسفه به اصحاب جزم و یقین<sup>۱</sup> مشهور هستند.

همانطوریکه گفتیم شک کردن از خصوصیات هر انسانی است، هر کسی در ادراکات خودش دچار اشتباه می‌شود، و کم و بیش متوجه این اشتباه می‌شود، اما از اینکه متوجه این اشتباه می‌شود نمی‌تواند نادرست بودن تمام ادراکات خودش را نتیجه بگیرد، بلکه در اینکه لااقل اکثر ادراکات او با واقع مطابق است شک و تردید نمی‌کند. فقط عده معدودی از فلاسفه و متفکران در تاریخ فلسفه بوده‌اند که با دیدن خطا و اشتباه در ادراکات حسی و استدلات عقلی، نتیجه گرفته‌اند که ذهن انسان نه تنها حقیقت را آنچنانکه هست به ما نشان نمی‌دهد، بلکه حتی آن را به طور ناقص و جزئی هم به ما نشان نمی‌دهد، و دلیشان هم این است که می‌گویند ادراک حسی و استدلال عقلی که وسایل ارتباط ذهن با عالم خارج هستند دچار خطا و اشتباه می‌شوند، و برای این منظور قابل اعتماد نیستند، کسانی که در تاریخ فلسفه چنین اعتقادی داشتند شکاک نامیده شده‌اند. اینان از بی اعتبار بودن ادراکات حسی و استدلات عقلی نتیجه گرفته‌اند که انسان نمی‌تواند به علم و یقین برسد.

اما بسیاری از متفکران بزرگ و مشهور با اینکه خطا و اشتباه در ادراکات حسی و همچنین امکان خطا و اشتباه در استنتاجات عقلی را قبول دارند، اما نه تنها

یکسره آنها را نامعتبر و بی ارزش نمی‌دانند بلکه حتی بعضی از این اندیشمندان تنها به وسیله یکی از اینها، یعنی حس و عقل، انسان را قادر به شناخت رموز و اسرار عالم و آدم می‌دانند، که همانطوریکه قبلاً گفتیم اینها در تاریخ فلسفه به اصحاب جزم و یقین مشهور هستند. به عنوان مثال از جزم‌گرایان مشهور یونان، افلاطون را می‌توانیم نام ببریم که شناخت عقلی را معتبرترین شناخت قلمداد می‌کند.

افلاطون در رساله «تئتوس» بی اعتباری شناخت حسی را بیان می‌کند و اثبات می‌کند که شناسائی با ادراک حسی مساوی نیست. افلاطون می‌گوید: «اگر این سخن پروتاگوراس که «هر چیزی برای هر کس همان است که بر او نمودار می‌شود»، درست باشد و هر کس تنها به پندار و عقیده خویش قناعت ورزد و آنها را حقیقت بشمارد، پس در این صورت چگونه می‌توانیم بپذیریم که پروتاگوراس یگانه دانشمندی است که می‌تواند به دیگران درس بدهد و ما مردمانی هستیم نادان که باید شاگرد او باشیم».

به این ترتیب افلاطون آراء و عقاید سوفسطائیان را درباره شناسایی در رساله تئتوس مورد انتقاد قرار می‌دهد، و در رساله جمهوری، خودش برای معرفت حقیقی ویژگی‌های خاصی را مطرح می‌کند. از دیدگاه افلاطون هر معرفت حقیقی باید دو ویژگی اصلی داشته باشد:

۱- خطاناپذیر باشد ۲- به امور پایدار تعلق داشته باشد

همانطوریکه می‌دانیم از نظر افلاطون حواس و ادراک حسی هیچ یک از این دو خصوصیت را دارا نیست. اولاً به این جهت که خود حواس خطا می‌کند. ثانیاً به این دلیل که متعلق حواس - که اشیاء خارجی و طبیعت است - دائماً در تغییر و تحول است. لذا اگر بخواهیم به معرفت حقیقی برسیم، اولاً باید از سطح حواس فراتر برویم و آنچه را که بوسیله حواس دریافته‌ایم به عقل بسپاریم، ثانیاً باید در عالم محسوسات باقی نمانیم و به اصل اشیاء و به عالم بالا که همان عالم «مثل» است صعود کنیم. افلاطون چگونگی صعود به عالم مثل را در کتاب هفتم رسالهٔ جمهوری با بیان تمثیل غار مطرح کرده است.

پس همانطوریکه اشاره کردیم مقصود از شکاک، کسی نیست که گاه و بیگاه دچار شک و تردید می‌شود، زیرا شک کردن از خصوصیات هر انسانی است و همچنین کسی نیست که هنگام تصمیم‌گیری در مورد امور زندگی عملی دچار شک می‌شود. براینکه اینگونه شک و تردید مقتضای دور اندیشی است، و همچنین متفکرانی که در مواجهه با امور و مسائل نظری عمداً و قصداً شک می‌کنند نمی‌توان شکاک نامید، چون از این جهت همهٔ فیلسوفان و محققان شک می‌کنند. پس به این ترتیب شکاک کسی است که عمداً و قصداً در همهٔ امور به غیر از ظواهر و پدیدارها شک می‌کند، یعنی از حکم کردن خودداری میکند و به عبارت دیگر حکم را معلق

می‌گذارد و بر شک خویش اصرار می‌ورزد.

باید توجه داشت که شک و تردیدی که به دنبال خودش، تعلیق و توقف حکم را به ارمغان می‌آورد شایسته نیست به صورت یک سیستم فلسفی درآید، شک در این معنی نوعی خود آگاهی است. یا به عبارت دیگر نتیجه خود آگاهی و مقدمه خود شناسی است. وسیله‌ای است که انسان به جهل و نادانی خویش آگاهی یابد. این گونه شک را ما در آثار رنه دکارت هم می‌بینیم که آن را روشی برای جستجوی حقیقت می‌داند. بعداً در این مورد سخن خواهیم گفت.

دامنهٔ شک فلسفی بسیار وسیع است و معنای متداول آن کلی است، یعنی شامل هر گونه تصدیقی می‌شود و اگر امروزه به معنای خاصی به کار می‌رود باز معنای آن درباره آن مورد بخصوص که بر آن اطلاق می‌شود، مثل شناسایی حسی یا معرفتی که از قلمرو حواس تجاوز کند، بطور کلی است و شامل تمام آن موارد می‌شود.

علاوه بر این مذهب شک فلسفی قطعی است نه موقت و آن را نه با شک انتقادی کانت که قدر و اعتبار معرفت را مورد تردید قرار می‌دهد، باید اشتباه کرد و نه با شک روشی دکارت که، برای حصول اطمینان در احراز حقیقت، سعی می‌کرد تا برای طرد اموری که فکر می‌کرد حقیقی است دلیلی بیابد.

در اینجا جادارد چند نکته‌ای هم دربارهٔ شک مطلق، دینی و دستوری ذکر

شود. ابتدا مذهب شک مطلق را مورد بحث قرار می‌دهیم.

اصطلاح مطلق در غالب معانی آن مقابل نسبی است و این دو اصطلاح معنی یکدیگر را روشن می‌سازند مطلق به معنای لغوی، آن چیزی است که بستگی به چیز دیگر نداشته باشد و وقتی می‌گوییم فلان امر بستگی دارد به فلان امر دیگری یا تابع امر دیگری است یعنی مطلق نیست بلکه نسبی و اضافی و مقید است. معمولاً در عرف عام، مطلق را به امری اطلاق می‌کنند که مقید و محدود به هیچ گونه قیدی و حدی نباشد و بدین معنی است که می‌گویند قطع و یقین مطلق؛ خلاء یا ظلمت مطلق. چنانکه متقابلاً گفته می‌شود که فلانی نسبتاً آدم خوبی است یا هوا نسبتاً تاریک شده است.

اما در اصطلاح فلسفی، که بی‌مناسبت با معنای لغوی آن نیست، مطلق آن امری است که فی حد ذاته موجود و منشاء اثر است یعنی برای وجود داشتن یا تأثیر کردن وابسته و تابع چیزی دیگر نیست. مثلاً می‌گویند خدا مطلق است زیرا لذاته وجود دارد و نه معلول علتی و نه بسته به چیزی، و در مقابل می‌گویند قیمت تجاری امتعه نسبی است زیرا تابع ندرت و عرضه و تقاضا است.

گاهی ممکن است از این کلمه هر دو معنی مفهوم باشد مثلاً وقتی که می‌گویند فلان امیر قدرت مطلق دارد، ممکن است منظور این باشد که کلیه قدرت را بدون هیچ گونه حد در دست دارد و یا اینکه در اعمال قدرت تابع هیچ شخصی نیست. در مقابل